

روزنامه	
ورزش – جامعه	
قانون حجاب، مصوب مجلس بود	صفحه ۸
ریاست در شورای شهر تهران و انتخاب شهردار	صفحه ۹
آن ۳، بزرگ بودند و از اهالی امروز...	صفحه ۱۰

گفت‌وگو

اسفندیاری: اصلا کسی مرا نمی‌شناسد!

شیرزنان –الهه حبیبی:
انتخاب چنین قلمای برای صعود از نظر همه یک حماقت بود، اما و طی سال‌ها تمرین، حالا خودش را در حدی می‌دید که بتواند به یکی از قله‌های هشت‌هزارمتری هیمالیا یعنی نانگاپاریات صعود کند.نانگاپاریات که می‌گویی، باید لرزه بر اندامت بیفتد چون دومین کوه سخت دنیا برای صعود است. حالا این کوه با دیواره‌ها و صخره‌های قدرش تنها انگیزه لیلا می‌شود و تصمیم می‌گیرد کوهی را که تا به حال هیچ زنی از کشورش به قصد آن عزیمت نکرده، فتح کند. احتمال صعود ۱۰ درصد است اما او خودش را بر فراز قله می‌بیند و چنان با اعتماد به نفس و اقتدار شروع می‌کند که نانگاپاریات او را با آغوش باز می‌پذیرد. او تصمیم گرفته تنهایی به این قله صعود کند، هرچند بعدها چند مرد هم به گروهش می‌پیوندند و با او راهی می‌شوند اما حتی گرفتن چنین تصمیمی روحیه خاصی می‌خواهد.

او می‌گوید می‌خواهم بینم سقف توانم کجاست و تا جایی که امکان داشته باشد آن را امتحان می‌کنم. لیلا در برنامه نانگاپاریات که با حمایت باشگاه دماوند و شرکت نارون آرا برگزار می‌شود، سرپرست یک گروه هفت‌نفره است. اعضای این گروه که همگی مرد هستند، کاظم فریدیان، سامان نعمتی، سهند عقداپی، احسان پرتوی‌نیا، حسین ابوالحسنی و محمد نوروزی نام دارند. اما متأسفانه یکی از هم‌گروهی‌های آنها (سامان نعمتی) در ماجرای که از زبان خود لیلا اسفندیاری می‌شنویم در نانگاپاریات ناپدید می‌شود و دیگر کسی او را پیدا نمی‌کند. برای روح برگشتن آرزوی آرامش داریم.

لیلا اسفندیاری از ۳۰سالگی کوهنوردی را آغاز کرده. اکنون پس از گذشت سه‌ماه از فتح قله نانگاپاریات، در فکر صعود به یکی دیگر از قله‌های هیمالیا به نام لیلالیک بود. لیلا با هدف شکستن مرزهای آنچه برای یک زن ممکن است، تا به حال دو غار از دشوارترین غارهای دنیا را با موفقیت پیموه و صعود زستانی دماوند را از سه مسیر مختلف به انجام رسانده بود. دیواره علم‌کوه را صعود کرده و صعود یخچال دره یخار که از بزرگ‌ترین یخچال‌های ایران است را با موفقیت به پایان رسانده بود. جالب اینجاست که لیلا، اولین زنی است که غار پروا، دیواره علم‌کوه و دره یخار را پیموه و همه اینها به دلیل سختی راه و فنی‌بودن آنهاست. «از سال ۷۹ در حد رفتن به توچال و پلنگچال بودم. دوستی به نام پروانه دنیوی در پلنگچال پیدا کردم که عضو باشگاه دماوند بود و به من گفت وقتی می‌توانی اینقدر خوب صعود کنی، عضو این باشگاه شو. من توانم خیلی خوب بود اما دانش نداشتم، عضو باشگاه شدم و از ۷۹ تا ۸۰، به یکسری کوههای اطراف تهران مثل برج و خولنو صعود کردم اما این صعودها فنی نبود. در عید سال ۸۰، به پنج قله از قله‌های کرمان صعود کردم. با همان گروه به کلی از قله‌های آذربایجان مثل سهند و سبلان صعود کردم. اما اینها همه در حد کوهنوردی بود و کوهنوردی فنی نبود. سال ۸۱ با پچه‌های فنی بیشتر آشنا شدم و کم‌کم گرایشم رفت به سمت کار فنی. سنگ‌نوردی، غارنوردی که اول غارنوردی‌های معمولی بود بعد شد فنی. غارنوردی را از کاظم فریدیان یاد گرفتم. بعد از صعودهای بسیاری که باهم داشتیم، شدید مطمئلب. دیواره علم‌کوه را با هم صعود کردیم و به خیلی از دیواره‌های ایران، غار پرو و دره یخار باهم رفتیم.»

او مخراج خودش را از راه تدریس تأمین می‌کرد و بعدها موفق شد شغل مناسب‌تری را در کارخانه دستمال کاغذی چشمک پیدا کند. بعد از آن شغلی را در بیمارستان آبان به دست آورد. «من سال ۱۳۸۶ در مهرماه این برنامه را (نانگاپاریات) با مشورت کاظم انتخاب کردم. قبل از آن، من برای یک برنامه به سوچی در روسیه رفته بودم و می‌خواستم به عمیق‌ترین غار دنیا بروم. منتها از آنجایی که می‌شدم و شش از خانه می‌رفتم بیرون و باید در بیمارستان ساعت وقتی برگشتم ایران؛ خیلی افسرده شدم. برای مبارزه با این افسردگی، نانگاپاریات را پیشنهاد دادم. کنایش را خواندم و با کاظم و کسانی که به هیمالیا صعود کرده بودند مشورت کردم. با توجه به اینکه این قله سختی است و احتمال مرگ خیلی زیاد است، در نهایت تصمیم گرفتم. فکر کنید تا قبل از ما چیزی حدود ۲۵۰نفر به این قله صعود کرده بودند که حدود ۲۰نفر مرده بودند. من برنامه را اعلام کردم و برای اینکه تمریناتم را شروع کنم، ۱۵ آبان ۸۶ از کارم استعفا دادم. تقریباً هر پنج روز هفته برنامه‌داشتم.»

لیلا آرزوی همیشگی‌اش را برآورده کرد. اینکه به سر کار نرود و بتواند به‌طور حرفه‌ای روزانه هفت ساعت تمرین داشته باشد. «در تمام دورانی که هم کار می‌کردم و هم کوهنوردی، صبح ساعت پنج از خواب بلند می‌شدم و شش از خانه می‌رفتم بیرون و باید در بیمارستان ساعت هفت کارت می‌زدم. تا ساعت سه بیمارستان بودم و بعد از سه با آن هفت کارت می‌زدم. تا ساعت سه بیمارستان بودم و بعد از سه با آن تن و روح خسته تازه می‌رفتم. استخر برای تمرین یا سالن سنگ یا بدنسازی. پنجشنبه‌ها با کوله می‌رفتم بیمارستان چون مثلاً قرار بود عصر همان روز برویم تبریز که جمعه قله‌ای را صعود کنیم. و شنبه‌ها هم با همان اوضاع کثیف و عرق برمی‌گشتم سر کارم و ظهر، بعد از سه روز رختاومد تازه می‌رسیدم که دو ساعت استراحت کنم. هفت سال به همین ترتیب گذشت.»

من اسپانسر ی پیدا کرده‌بودم که تمام هزینه‌هایم را می‌داد. وقتی ما یک تیم شدیم تمام پول را در اختیار گروه قرار دادم.

۳بار تا پای مرگ رقتم
هرچند بدن لیلا برای چنین صعودی کاملاً آماده بود اما این چیزی از خطرات و ماجراهایی که یک کوه‌هشت‌هزارمتری در هیمالیا می‌تواند داشته باشد، کم نمی‌کند. لیلا می‌گوید: «سپار ما پای مرگ رقتم، اولی، زمانی بود که هنگام بالا رفتن سنگ بزرگی با سرعت بسیار زیاد از نوک دماغم گذشت و محکم روی رانم فرود آمد. دو روز در کمپ خوابیده بودم تا بهتر شوم.

شرق

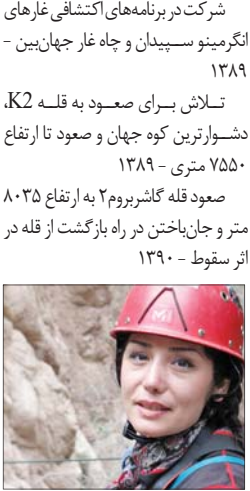
روزنامه	
ورزش – جامعه	
قانون حجاب، مصوب مجلس بود	صفحه ۸
ریاست در شورای شهر تهران و انتخاب شهردار	صفحه ۹
آن ۳، بزرگ بودند و از اهالی امروز...	صفحه ۱۰

زندگینامه

لیلا اسفندیاری

متولد: ۲۷ بهمن ۱۳۴۹ تحصیلات:لیسانس زیست‌شناسی شروع کوهنوردی حرفه‌ای: ۱۳۸۰ عضویت در باشگاه کوهنوردی و اسکی دماوند فعالیت‌های شاخص کوهنوردی: پیمایش کامل غار پروا به‌عنوان اولین زن – ۱۳۸۱ صعود ده‌ها مسیر بر دیواره‌های علم‌کوه، بیستون، لجور، یافته، اخمد، صفه، رنژو، کلاک‌هاک ماکو و… - ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۶

صعود یخچال‌های سبلان و کسری سبلان – ۱۳۸۵ صعود یخچال دره یخار دماوند به‌عنوان اولین و تنها زن – ۱۳۸۶ اولین صعود دیواره علم‌کوه با یک هم‌نورد زن در یک کرده مسقل – ۱۳۸۶ صعود زمستانه قله دماوند از مسیرهای مختلف – ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۹ پیمایش زمستانه خط‌الرأس‌های البرز – ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۷ سرپرستی نخستین گروه ایرانی و پیمایش کامل غار نمکنا، طولانی‌ترین غار نمکی جهان – ۱۳۸۶ سرپرستی نخستین گروه ایرانی و صعود به دومین قله دش‌لور جهان نانگا‌پاریات به ارتفاع ۸۱۲۶ متر در هیمالیای پاکستان – ۱۳۸۷ پیمایش غار‌های جیتا،سینک‌هول‌بلا و آلبرت در لبنان – ۱۳۸۸ سرپرست برنامه اکتشاف غارهای میدان پروا و اکتشاف غار میراث – ۱۳۸۸ شرکت در برنامه بین‌المللی اکتشاف غارهای مگلای هند به‌عنوان نماینده ایران – ۱۳۸۸ شرکت در برنامه‌های اکتشافی غارهای انگرمینو اسپینان و چاد غار جهان‌بین – ۱۳۸۹ تلاش برای صعود به قله K2، دش‌لورترین کوه جهان و صعود تا ارتفاع ۷۵۵۰ متری – ۱۳۸۹ صعود گانش‌بروم با ارتفاع ۸۰۳۵ متر و جان‌باختن در راه بازگشت از قله در اثر سقوط – ۱۳۹۰



لیلا اسفندیاری در کوهنوردی

دریچه

بیانیه خانواده اسفندیاری

پس از درگذشت لیلا

گسترش مرزهای محدود توانایی، مقابله با محرومیت‌های قراردادی و اثبات شایستگی‌های زنان؛ آرمان‌هایی بودند که لیلا پرداختن به آنها را در کوهنوردی یافته بود و چه خوش درخشید و توانمند بود در مجال کوهانی که برای زیستن داشت. او تمامی فرصت‌ها و اندوخته زندگی‌اش را صرف کوهنوردی کرد و پیکر پاکش را در همان نقطه‌ای که هست به کوه‌های بلند، پاک و پربرف گاش‌بروم می‌سپاریم؛ جایی که تا ابد چشم‌انداز زیبای کوهستان قارقوم را برای او به‌منظر خواهد داشت.

سخت زیست و زیبا رفت.
خانواده لیلا اسفندیاری – ۱۳۹۲/۵/۱



همجهه‌ایی که به او شده بود تقریباً تمامی حامیان مالی‌اش را از دست داده بود. او تا آخرین روزهای قبل از برنامه K2، برای جلب حمایت تلاش زیادی کرد اما موفق نبود. حامیان مالی یا گفته‌های فدراسیون را به او متذکر می‌شدند یا اینکه حداکثر با او همدردی می‌کردند ولی عنوان می‌داشتند که در فضای موجود، حمایت مالی از برنامه‌های لیلا نه تنها بار تبلیغاتی خوبی برایشان ندارد بلکه ممکن است ایشان را نیز ناخواسته در گیر حواشی موجود کند و نهایتاً برایشان نقض غرض شود.

در هفته‌های قبل از برنامه K2، لیلا عملاً در تأمین هزینه‌هایش به بن‌بست رسیده بود. از گوشه و کنار، توصیه‌های زیادی به او می‌شد که از برنامه صرف‌نظر کرده و مدتی سکوت اختیار کند و از عرصه به دور باشد تا آب‌ها از آسیاب بیفتد و او دوباره بتواند با موانع کمتری فعالیت‌هایش را از سر گیرد. اما این بار هم لیلا راهی را انتخاب کرد که قبل از نانگا‌پاریات در برابر مشکلات جسمانی‌ش در پیش گرفته بود. جواب او به توصیه‌های دوستانش کاملاً مشخص و قاطع بود: «تمامی اندوخته من در زندگی، سهمی است به ارزش ۱۲ – ۱۰ میلیون تومان از یک خانه مسکونی که با یکی از دوستانم شریک بوده‌ام. سهمم را می‌فروشم و با آن برای صعود K2 می‌روم.»

و به واقع برای ما دوستان نزدیکش مشخص بود که وقتی لیلا تصمیمی را از دل و جان می‌گیرد دیگر هیچ دوست یا دشمنی نمی‌تواند منصرفش کند. لیلا به صعود K2 رفت. نزدیک به دو ماه در منطقه حضور داشت و پس از هم هوایی و برقراری کمپ‌ها، سپار برای حمله نهایی تلاش کرد و تا ارتفاع بالای هفت‌هزار و ۵۰۰متر صعود کرد. در آن سال نیز همچون سال قبل، قله K2 هیچ صعودی را بر خود ندید.

پس از K2، لیلا دوباره تلاش‌های خود را برای جذب حمایت‌های مالی آغاز کرد. آژپورنا اورست و تلاش مجدد بر K2 طرح‌های بعدی او بودند که هر کدام به خاطر مشکلات مالی ناکام ماندند. در اواخر اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۰، بالاخره تلاش‌های خستگی‌ناپذیر لیلا پاسخ داد و این بار تعدادی از حامیان مالی غیردولتی و کوچک به یاری‌اش آمدند و با روی هم‌نهادن کمک‌های کوچک، توانست بخشی از هزینه یک صعودی کم‌هزینه‌تر را در گانش‌بروم فراهم آورد. روزی که لیلا از ایران می‌رفت دوستانی که به پرفروش رفته بودند گفتند که وقتی لیلا از خانه خارج شد به یک دستگاه خودپرداز بانک مراجعه کرد و با خاطری غمگین، آخرین ریال‌ها را از موجودیش برداشت کرد تا به یکی از دوستانی که بدهی مخفصری به او داشت بدهد و دینی را پشت سر خود باقی نگذارد. لیلا در آن لحظات گفته بود: «اگر پارسل که می‌رفتم K2، امیدی داشتم که با فروش خانم‌ام، بعد از بازگشت، هنوز اندکی اندوخته برابم باقی خواهد ماند، حالا که این ۳۰۰،۲۰۰هزار تومان را در جلوی چشم شما برداشتم می‌کنم، دیگر مفر صفر شدم‌ام. اگر برگردم به غیر از وسایل کوهم هیچ سرمایه دیگری در زندگی ندارم.» و اینکه‌نوه بود که دوستان لیلا برای آخرین‌بار او را دیدند. او برای واپسین‌بار به هیمالیا رفت و هر آنچه را که با خود داشت و نداشت برد. در اینجا نه مالی از او باقی ماند، نه وارثی که به دنبال ارث نداشت‌هاش باشد، نه وسایل کوهنوردی‌اش که آخرین اندوخته‌های مادی زندگی دش‌لوراش بودند. ما نیز در این سو دیگر نه وجود پرتلاش و همه‌مماش را ا خواهیم دید و نه انتظارمان پاستخی خواهد یافت که باز منتظر باشیم طرحی نو در اندازد و انسان‌های زیادی را به دنبال یا در برابر خود بکشد‌ان.

درباره دلایل فنی و شرایطی روانی که منجر به مرگ لیلا شد، می‌توان بررسی‌های زیادی کرد و تحلیل‌های متفاوتی ارایه داد. می‌توان به دنبال مقصر گشت یا اینکه خودش را تقصیر کار دانست و مرگش را نتیجه اجتناب‌ناپذیر شیوهای برشمرد که انتخاب کرده بود. اما به نظر من، اینها اهمیت زیادی ندارند و ما را به نتیجه‌ای قابل اتکا نمی‌رساند. عده‌ای افسوس می‌خورند که چقدر لیلا زود رفت و اگر می‌ماند می‌توانست افتخارات دیگری برای کوهنوردی ایران بسازد. اما من این نوع نگاه را هم نزدیک به واقعیت نمی‌دانم. به نظر من، با شرایط دشواری که لیلا داشت و اصراری که برای مستقل بودن و آلودنشدن به زودبنده‌های موجود در عرصه دولتی این ورزش به خرج می‌داد، نمی‌توانست در آینده نیز امکانات قابل اتکایی به دست آورد و مجال آن داشته باشد که تمام توان خود را صرف کوهنوردی کند. انتظار فتح یک پس از دیگری قله‌های بلند جهان توسط لیلا – گرچه خودش امید زیادی به آن داشت – انتظاری دور از واقعیت بود. اما چیزی که لیلا را متمایز می‌کرد و به باور من، در همین مجال کوتاه زندگی ورزشی‌اش نیز کاملاً به بار نه نشست و چه‌راه از جلودانه ساخت، زندگی آرمان خواهانه لیلا بود که برای پرداختن به باورهایش، شجاعانه از زندگی‌ش هزینه پرداخت. نگاهش را به کوهنوردی و زندگی، بی‌هیچ مصلحت‌اندیشی فریاد زد و در برابر فشارهای کمرشکنی که هر زن و مردی را خرد می‌کند، کوتاه نیامد و به روشنی دردهایی که انتظارش را می‌کشیدند پذیرا شد و این همه در کنار طراقتی بود بی نظیر در زنانگی‌اش که هیچ‌وقت آن را کتمان نمی‌کرد. نه‌می‌خواست مانند بسیاری از زنان قدرتمند، عاری از جنسیتش در نظر آید.

کوهنوردان زیادی در زمان لیلا زیسته‌اند و پس از او نیز بسیاری به عرصه خواهند آمد. برخی امید دارند کارهایی بکنند که لیلا توانست و برخی نیز عناوین بزرگ‌تری را در عرصه ورزش به دست می‌آورند و خواهند آورد. اما من می‌دانم که سال‌ها به طول خواهد انجامید که دختری چنین پاک‌بخته و شجاع دیواره به شبانه‌روزی خود را آغاز کرد. در دو سالی که از نانگا‌پاریات گذشته بود، لیلا در میان کوهنوردان مستقل، شهرت و محبوبیت زیادی پیدا کرده بود اما به واسطه

گشایش مسیر در «قارقوم» بودیم، پس از کنسل‌شدن برنامه‌مان، به برنامه صعود نانگا‌پاریات لیلا پیوستیم و او نیز سخاوتمندانه حمایت مالی را که جذب کرده بود در اختیار همه ما گذاشت.

نانگا‌پاریات در ۲۷ تیر ۱۳۸۷ صعود شد و سامان نعمتی، هم‌نورد عزیزمان، در آن برنامه جان باخت و برای همیشه در آغوش نانگا‌پاریات باقی ماند. این صعود شاید بارزترین نقطه عطف زندگی لیلا بود و برایش دستاورد بزرگی به‌شمار می‌رفت که توانایی‌ها و شایستگی‌هایش را در سطح جامعه بشناساند و هم از دیگر سو سرآغازی بود بر تخریب‌های سازمان‌یافته بخش دولتی ورزش کوهنوردی که حضور موفق و مستقل لیلا و سایر هم‌نوردانش را در جامعه برنمی‌تافت و از این مقطع به بعد دیگر نمی‌توانست با نادیده‌گرفتن و یابکوت خبری، مانع شناخته‌شدن ایشان شود.

حمله به فدراسیون

در روزهای قبل از برنامه نانگا‌پاریات، در یک نشست مطبوعاتی، لیلا حمله تند و تیزی به فدراسیون کوهنوردی کرده بود که از او به‌عنوان یک ورزشکار حرفه‌ای، هیچ حمایتی به عمل نمی‌آورد. در آن زمان بسیاری از دوستانش بر او خرده گرفتند که با این حرف‌ها برای خودش حاشیه درست می‌کند و پیشبرد کارهایش را به دست‌انداز می‌اندازد اما لیلا اساساً شخصیتی «مصلحت‌گر» نداشت و حتی اگر می‌خواست هم نمی‌توانست آنچه را که در درونش بود و درست می‌پنداشت، بیان نکند.

برنامه نانگا‌پاریات و موفقیت پنج‌نفر از شش نفر اعضای این تیم به صعود این قله دش‌وار، مانند یک بمب خبری در جامعه کوهنوردی ایران صدا کرد و دوست و دشمن را به تکاپو و اعلام موضع واداشت. در روز بازگشت تیم به ایران صد‌هافتر به استقبال ما در فرودگاه آمدند و مراسم گزارش برنامه نانگا‌پاریات، شاید بیشترین آمار مخاطب را در تاریخ کوهنوردی ایران به خود اختصاص داد. اخبار و گزارشات صعود در مطبوعات و سایت‌ها مکرراً درج می‌شد و افراد مختلفی با دیدگاه‌های متفاوت، درباره آن اظهارنظر می‌کردند. در این میان فدراسیون کوهنوردی نیز تمام‌قد به میدان آمد و تبلیغات سازمان‌یافته‌ای را علیه لیلا به‌عنوان سرپرست و سایر اعضای تیم شروع کرد. در ماه‌های متوالی مسوولان فدراسیون مصاحبه‌های متعددی با تلویزیون، روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها انجام دادند و در آن سعی می‌کردند اعضای تیم را در مرگ سامان نعمتی مقصر جلوه دهند و چندی بعد نیز ادعایی را آغاز کردند که اساساً مساله صعود نانگا‌پاریات را دروغ بشمارند. ایشان همچنین به تحریک و ترغیب خانواده سامان نعمتی پرداختند که از ما هم‌نوردان سامان به دادگاه شکایت ببرند و به این‌سان پرونده‌ای برای اعضای تیم گشوده شد که اگرچه تاکنون در دادگاه‌ها راه به جایی نبرده است اما امکان مناسبی بود که بر اساس آن تبلیغات منفی ادامه یابد و از سویی با حضور مکرر لیلا و سایر اعضا در مراجع قضایی، روحیه‌شان تضعیف شد. از دیگر فعالیت‌های منفی فدراسیون، نامه‌های رسمی پرشماری بود که در ماه‌های بعد از برنامه، در تکفیر سرپرست و اعضای تیم به ادارات و سازمان‌های

 	اگر پارسل که می‌رفتم K2، امیدی داشتم	
که با فروش خانم‌ام، بعد از بازگشت، هنوز اندکی اندوخته برابم باقی خواهد ماند، حالا که این ۳۰۰،۲۰۰هزار تومان را در جلوی چشم شما برداشتم می‌کنم، دیگر صفر صفر شده‌ام.		اگر برگردم به غیر از وسایل کوهم هیچ سرمایه دیگری در زندگی ندارم
 		

دولتی که احتمال می‌داد از برنامه‌های آتی تیم نانگا‌پاریات حمایت کنند ارسال می‌کرد و بسیاری از مراجع دولتی بودند که وقتی لیلا برای جلب حمایت به آنها رجوع می‌کرد پیش از آن با دریافت نامه‌ای از فدراسیون، او را با یک ذهنیت منفی شناخته بودند. فدراسیون همچنین تلاش وسیع و مجدانه‌ای کرد که با طرح اتهام‌هایی غیرعلنی نزد صداوسیما – که حتی اعضای تیم نانگا‌پاریات امکان دفاع از خود را پیدا نکردند – مانع حضور این افراد در برنامه‌های رادیو و تلویزیون شود تا جایی که فیلم مستند صعود نانگا‌پاریات که به تهیه‌کنندگی شبکه چهارم سیما ساخته شده و در جشنواره فیلم‌های ورزشی فرانسه جایزه نخست را آورده بود، جلوی نمایشش در تلویزیون گرفته شد و بعدها این سرنوشت هر فیلم کوهنوردی دیگری بود که حتی برای لحظاتی کوتاه، لیلا اسفندیاری در آن حضور داشت. این همه برای لیلا شرایطی را فراهم آورد که از سویی هر روز در محافل کوهنوردی بر سر زبان‌ها می‌رفت و انتظارات جامعه از او بیشتر می‌شد و از سویی دیگر راه‌های کسب حمایت مالی برای صعودهایش یک‌به‌یک بسته می‌شد و او در تنگنای بیشتری قرار می‌گرفت.

لیلا و ۱۳۸۸، لیلا سودای صعود قله لیلالیک را در رشته کوه‌های قارقوم داشت که به خاطر آسیب‌دیدگی در یک حادثه رانندگی، از برنامه باز ماند. در این سال لیلا مجدداً برای گذران زندگی مشغول کار شد. در بهمن‌ماه ۸۸ به مدت بیش از دو هفته به‌عنوان نماینده ایران در برنامه بین‌المللی اکتشاف غارهای مگالایا هند شرکت جست. لیلا در سال ۱۳۸۹ رویای دیرینش را برای صعود به قله K2 اعلام کرد و همچون برنامه نانگا‌پاریات، با استعفا از شغلش، تمرینات شبانه‌روزی خود را آغاز کرد. در دو سالی که از نانگا‌پاریات گذشته بود، لیلا در میان کوهنوردان مستقل، شهرت و محبوبیت زیادی پیدا کرده بود اما به واسطه



سهند عقداپی

لیلا اسفندیاری انسانی آرمان‌خواه بود. افراد آرمان‌خواه کسانی هستند که هدفی فراتر از اهداف زندگی معمول در جامعه را محور زندگی خود قرار می‌دهند و حاضرند از منافع شخصی خود برای پیشبرد آرمانشان هزینه کنند. در طول تاریخ، آشکارترین چهره‌های آرمان‌خواه غالباً در میان انقلابیون، هنرمندان و دانشمندان وجود داشته‌اند. مبارزینی که برای بهروزی هم‌نوع‌اشان، آزادی یا حتی جان خود را گذاشته‌اند، هنرمندانی که در فقر و فلاکت به سر برده‌اند و بعضاً در دوران زندگیشان هیچ اقبال عمومی نیافته‌اند یا مثلاً دانشمندانی که سلامت جسم و جان‌شان را بر کشفیات علمی گذاشته‌اند بی آنکه بهره مالی درخوری برده باشند.

اما در ورزش کمتر به چنین چهره‌های آرمان‌خواهی برمی‌خوریم. اقبال عمومی به یک ورزشکار میدانی و مسابقه‌ای امری است که تکلیفش در همان میدان مشخص می‌شود. اینکه یک ورزشکار موفق به شکست رکوردی شود یا گروهی از ورزشکاران در یک بازی تیمی موفقیتی کسب کنند، امری است که همان‌جا بهره‌ای را که ورزشکار، اعم از افتخار یا درآمد مالی، از کنار آن به دست می‌آورد مشخص می‌کند و ورزشکار نیازی به آن ندارد که سال‌ها تلاش کند و بهره نگیرد و موفقیت‌هایش شناخته نشود و مجبور به هزینه‌های گزاف باشد. در ورزش کوهنوردی نیز با اقلاماتی که در ایران توسط فدراسیون کوهنوردی برای معادل‌سازی صعودها با مدال‌های ورزشی صورت گرفته و همچنین امکان ساخت و فروش فیلم‌های مستند صعود به شبکه‌های تلویزیونی، ابزارهایی پدید آمده‌اند که کوهنورد حرفه‌ای بتواند خود را به جامعه بشناساند، از امکانات تبلیغاتی ورزشش برای جذب حمایت مالی بهره ببرد و عناوین افتخار را همچون دیگر رشته‌ها به دست آورد. اما با مروری بر زندگی لیلا در خواهیم یافت که این کوهنورد استثنایی ایران، چه در‌آورد و چه مظلومه‌ا از امکاناتی که بیشتر از بسیاری دیگر، مستحقش بود محروم شد و برای بقای زندگی ورزشی خود مجبور شد قطره قطره، از عصاره وجودش هزینه کند و قدم‌به‌قدم به ورطه نابودی نزدیک شود.

شروع کوهنوردی

لیلا از سال ۱۳۸۰ با عضویت در باشگاه کوهنوردی دماوند، جذب کوهنوردی فنی شد. هنوز یکسال از فعالیتش نگذشته که موفق به صعود دیواره علم‌کوه و پیمایش کامل غار پروا شد و با نشان دادن جدیت و قابلیت‌هایش توانست به‌عنوان هم‌نورد جدی به حلقه نخست کوهنوردان فنی باشگاه دماوند وارد شود و البته در ادامه، هم‌نوردی با کاظم فریدیان نقش مهمی در رشد کوهنوردی او داشت. لیلا به تنهایی و مستقل زندگی می‌کرد و تنها ممر درآمدش حقوقی معمولی بود که در آن سال‌ها از کار در آزمایشگاه بیمارستان آبان به دست می‌آورد و در این محل، اجاره خانه، خرج‌های روزمره و هزینه کوهنوردی‌اش را تأمین می‌کرد. او بعدها به سختی توانست با پس‌انداز، سهمی از خانه‌ای را که در آن سکونت داشت خریداری کند.

تا سال ۱۳۸۵ لیلا توانسته بود بیشتر دیواره‌ها، غارهای فنی و یخچال‌های ایران را صعود کند و تجربیات خوبی نیز در صعودهای چند روزه زمستانه به دست آورده بود. صعود کاظم فریدیان به قله K2 در تیرماه ۱۳۸۶، موجی از امید و اعتماد به نفس را در میان هم‌نوردان او در باشگاه دماوند و دیگر جمع‌های کوهنوردی ایران پدید آورد و لیلانیز در این میان مستثنا نبود. از همان تابستان ۱۳۸۶ بود که رویای صعود نانگا‌پاریات در ذهن لیلا شکل گرفت و در پاییز، برنامه صعود خود را به صورت انفرادی اعلام کرد که بیشتر به یک رویا مانده بود و تا واقعیت فاصله زیادی داشت. در ماه‌های بعد لیلا توانست حامی مالی قدرتمندی را در بخش خصوصی پیدا کند که حاضر شده بود تمام هزینه‌های برنامه او را تأمین کند. اما این موفقیت مقارن شد با بیماری حاد دیسک کمر که در اثر چند سال کوهنوردی سنگین در همان ماه‌های پاییز ۸۶ برایش به وجود آمد. بسود و روزبه‌روز بر وخامت آن افزوده می‌شد تا جایی که مجبور شد در بهمن‌ماه همان سال کمرش را به تیغ جراحان بسپارد و ظاهراً برای مدتی طولانی از ورزش دور شود. در آن روزها این بیماری برای لیلا عاقبتی ترازیک می‌نمود که اکنون در یک قدمی دستیابی به آرزویی قدیمی، همه چیز را پایان‌یافته نشان می‌داد.

در آن روزها، برای اینکه طبیعتاً هر کسی پیشنهاد انصراف از برنامه را به لیلا می‌داد، او مساله عمل جراحی را از همه ما دوستانش پنهان کرد و من خود این مساله را روزی فهمیدم که قله نانگا‌پاریات را صعود کرده بودیم و در راه بازگشت در کمپ دوم، دیدم که لباس‌های لیلا از چرک و خونابه بخیه‌هایش، رنگ عوض کرده بود.

لیلا از روزهای آغازین سال ۸۷، بعد از نزدیک به دو ماه استراحت مطلق، تمرین‌هایش را دوباره شروع کرد. او برای اینکه بتواند خود را به برنامه نانگا‌پاریات برساند به توصیه مربیان می‌باید روزانه بیش از هشت ساعت تمرین‌ها و نرمش‌های مختلفی را در استخر و سالن‌های بدنسازی انجام می‌داد و این با شغلش منافات داشت. پس از کارش استعفا داد!

در همان روزها، کاظم فریدیان، من اسپهبد عقداپی، حسین ابوالحسنی، احسان نورنی‌تویا و زنده‌یاد سامان نعمتی نیز که تا آن زمان در تدارک یک